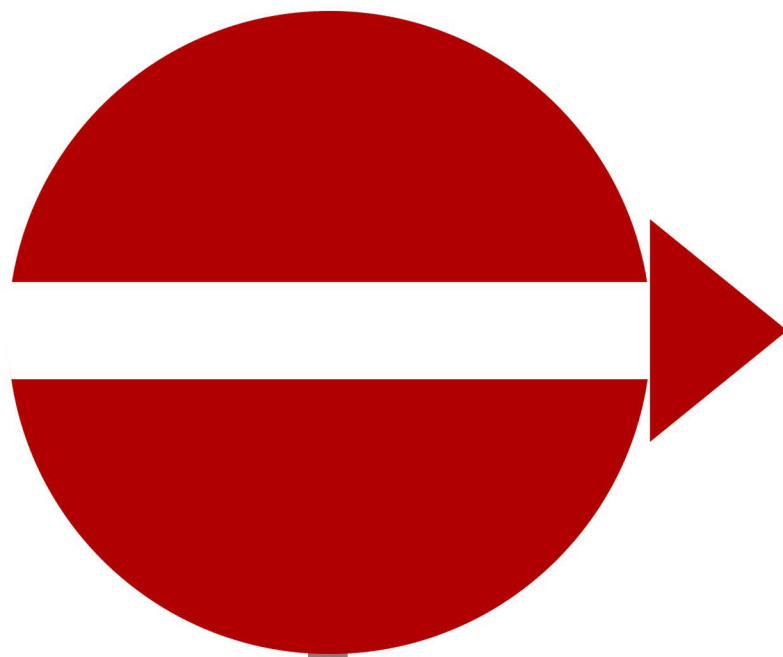


حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

سال هفتم، شماره ۸ / ۲۰۰ مرداد ۱۴۰۲ / ۳۰ ژوئیه ۲۰۲۳

اخلاق و حقوق



در این شماره می‌خوانید:

مغلطه‌ای به نام پلیس امنیت اخلاقی

محمدهادی جعفرپور: اخلاق عمومی جامعه تنها معیار برای تدوین قوانین است

امیرعباس امیرشکاری: مبانی دانش حقوق و جرم‌شناسی کاملاً از فقه جداست

مرضیه محبی: قانون در ایران به‌حالت تعلیق درآمده است

رفتار پلیس در ایران و اغتشاش قانون با اخلاق اسلامی – گفتوگو با حسین مهراندیش

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سر دبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: محمد مقیمی، جواد عباسی توللی (همه مصاحبه‌ها)

صفحه بندی: ماهور خوش‌قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت‌هایی که از روزنامه نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.

مغلفه‌ای به نام پلیس امنیت اخلاقی



محمد مقیمی

شرعی به یکدیگر محرم هستند. به‌شخصه به یاد دارم، وقتی که حدود ۶ سال داشتم، یکی از اقوامِ نزدیکمان همراه خاله‌اش از سوی این کمیته‌ها بازداشت شدند و پدرش که بازنشسته ژاندارمری بود، بسیار از این موضوع آزرده شده بود. بسیاری از اعضای این کمیته‌ها، اشخاص بدسابقه بودند و در مواردی مزاحمت، تعرض و تجاوز به زنان گزارش شده بود (از جمله اسماعیل افتخاری معروف به اسمال تیغ‌زن)^۱. این وضعیت تا دوره ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی ادامه داشت. دولت هاشمی کمیته‌های انقلاب را با شهربانی و ژاندارمری، ادغام کرد. اگرچه کمیته‌ها برچیده شد، ولی این گشت‌ها در قالب نیروی انتظامی یا بسیج تا پایان دولت وی ادامه یافت. اما در آخرین روزهای دولت محمد خاتمی تشکیل گشت ارشاد در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید (باوجود اینکه برابر قانون اساسی، مجلس تنها نهاد قانونگذاری است) و با آغاز به کار دولت احمدی‌نژاد اجرایی شد.

در آغاز نیروی انتظامی اعلام کرد؛ گشت ارشاد فقط وظیفه تذکر دادن به افراد بی‌حجاب را دارد. اما در عمل این گشت‌ها به بهانه بی‌حجابی، اقدام به بازداشت خودسرانه زنان کردند. موارد بسیاری گزارش شده است که هنگامی که ماموران گشت ارشاد با مقاومت زنان روبرو می‌شدند، اقدام به ضرب، جرح و توهین به آنان می‌کردند. علاوه بر این، موارد بسیاری مشاهده شده که ماموران مرد این گشت، با سوءاستفاده از موقعیت خود برای زنان ایجاد مزاحمت و آزار جنسی می‌کرده‌اند.

افزون بر مسأله گشت ارشاد، طرح امنیت اخلاقی، برخورد با معتادان و اراذل و اوباش (این اصطلاح به نقل نیروی انتظامی در اینجا آورده شده)، بازرسی از فروشگاه‌های لباس

پلیس امنیت اخلاقی موسوم به گشت ارشاد، در راستای مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی با عنوان «طرح جامع عفاف» در نیروی انتظامی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۴ تشکیل شد. تاسیسی که عنوان امنیت اخلاقی را یدک می‌کشید، به بهانه مبارزه با بی‌حجابی و بدپوششی نه تنها ارزش‌های اخلاقی را پایمال می‌کرد، بلکه با نقض حریم خصوصی اشخاص، جرایمی چون توهین، فحاشی، ضرب و جرح و در مواردی قتل (آخرین مورد آن قتل مهسا امینی)، مرتکب می‌شد. در واقع، ماموران گشت ارشاد با تعدی به حریم خصوصی اشخاص که امروزه یکی از بدیهی‌ترین حقوق شهروندی است، با عنوان اخلاق و شرع در لحظه قانونگذاری کرده و مصادیق بی‌حجابی را جرم‌انگاری می‌کردند، سپس قضاوت و حکم صادر می‌کردند و در نهایت حکم را نیز اجرا می‌کردند. یعنی قوه مقننه، قضاییه و انتظامی در یک نهاد جمع می‌شد که نتیجه آن زیر سوال بردن کل نظم حقوق مدرن جهان امروز از جمله اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و تفکیک قوا بود که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مورد شناسایی قرار گرفته است.

پیشینه موضوع

پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ گشت‌هایی بنام کمیته‌های انقلاب اسلامی ایجاد شدند. اعضای این کمیته‌ها که بدون هیچ صلاحیت و نظارتی در این کمیته‌ها عضو می‌شدند، بنابر نظر شخصی خود در خصوص ظاهر اشخاص قضاوت می‌کردند که آیا موازین شرعی مانند حجاب اسلامی را رعایت کرده‌اند، یا دختر و پسری که با هم قدم می‌زنند، از لحاظ

1. https://fa.wikipedia.org/wiki/%D%A%7D%8B%3D%85%9D8%A%7D%8B%9DB8%C%D84%9_%D%A%7D%81%9D%8AA%D8%AE%D%A%7D%8B%1DB8%C
Wikipedia (https://fa.wikipedia.org/wiki/%D%A%7D%8B%3D%85%D%A%7D%8B%9DB8%C%D84%9_%D%A%7D%81%9D%8AA%D%8AE%D%A%7D%8B%1DB8%C)



و آرایشگاه‌های مردانه، عکاسی‌ها را نیز دربر می‌گرفت. در برخوردی که با نام جمع‌آوری اراذل و اوباش صورت گرفت، اعمالی مجرمانه و وحشیانه مانند آویزان کردن آفتابه به گردن بازداشت‌شدگان، ضرب و جرح، توهین، تحقیر و اعمال مشمئزکننده دیگر با افرادی که اراذل و اوباش می‌خواندشان، صورت می‌گرفت.

ورود به حوزه قانونگذاری

نیروی انتظامی در اجرای این طرح، وارد حوزه قانونگذاری شد و برخی پوشش‌ها و آرایش‌ها را برای زنان ممنوع کرد و محدودیت‌هایی در واردات، تولید و فروش پوشاک و لوازم آرایشی ایجاد کرد.

دخالت در امر قضاوت

نیروی انتظامی برابر قانون تنها ضابط قانونی و مجری قوانین است و حق قضاوت ندارد. این در حالی است که ماموران گشت ارشاد با تذکر، گرفتن تعهد، بازداشت و تشکیل پرونده در عمل وارد حوزه قضاوت می‌شدند.

اسماعیل احمدی مقدم فرمانده وقت نیروی انتظامی در پاسخ به انتقادات به نحوه عملکرد گشت ارشاد گفت: «بر اساس بند یکم این طرح، تعیین مصادیق حجاب و حد و مرز آن بر عهده نیروی انتظامی است و صراحتاً به آن اشاره شده، از این رو تنها انجام وظیفه کردیم». این در حالی است که برابر قانون اساسی، تنها مرجع قانونگذاری، مجلس شورای اسلامی است. با وجود این، با تجویز علی خامنه‌ای، شورای عالی انقلاب فرهنگی حق وضع قانون دارد. این شورا نیز در «طرح جامع عفاف» به نیروی انتظامی در خصوص پوشش و آرایش مردم اجازه وضع قانون داده و نیروی انتظامی، سپاه و بسیج را به عنوان مجری طرح تعیین کرده است.

ایرادات حقوقی

۱- اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته

نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد (اصل ۳۷ قانون اساسی).

۲- برابر اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها؛ هر رفتاری اعم از فعل یا ترك فعل که در قانون برای آن مجازات تعیین شده است جرم محسوب می‌شود (ماده ۲ قانون مجازات اسلامی).

۳- تنها مرجع قانونگذاری برابر اصل ۵۸ قانون اساسی مجلس شورای اسلامی است.

۴- قاعده عقلی و فقهی قبح عقاب بلابیان نیز مجازات عملی که جرم بودن آن اعلام نشده است را نکوهیده می‌داند.

۵- عملکرد پلیس در گشت ارشاد، نقض فاحش اصل تفکیک قوا است (اصل ۵۷ قانون اساسی).

حقیقت این است که ترکیب پلیس امنیت اخلاقی، مانند دیگر ترکیب‌هایی که رژیم حاکم بر ایران خلق کرده است، چون؛ جمهوری اسلامی، مردم‌سالاری دینی، حقوق بشر اسلامی، علوم انسانی اسلامی، طب اسلامی، بانکداری اسلامی

و اقتصادی اسلامی، سراسر تناقض و مغالطه است. اگرچه، اخلاق از منابع حقوق است و شالوده برخی اصول حقوقی مانند وفای به عهد را تشکیل می‌دهد، اما اخلاق با حقوق متفاوت است. چه اینکه حقوق دارای ضمانت اجرا است و قانون به صاحب حق، اقتدار و امتیاز می‌بخشد، در صورتی که اخلاق دارای ضمانت اجرا نیست. موضوع زمانی بغرنج می‌شود که دامنه اخلاق را به حقوق کیفری گسترش داده شود و مورد جرم‌انگاری قرار گیرد، در این صورت اثری از آزادی باقی نمی‌ماند و همه را می‌توان به بهانه زیر پا نهادن اخلاق مجازات کرد و صاحبان قدرت با همین عذر مخالفان سیاسی را کیفر داده و به بند می‌کشند. برای نمونه، اگرچه دروغ امری غیراخلاقی است، اما جرم نیست (بجز موارد استثنایی مانند فریب در ازدواج که دروغ به فریب منجر و مخل نظم عمومی می‌شود) و اگر جرم‌انگاری شود، همه را باید مجازات کرد. از سویی دیگر، مسأله حجاب، در حیطه اخلاق نیست و یکی از احکام شرعی است که در خود اسلام نیز جرم‌انگاری نشده

و رعایت نکردن آن صرفاً گناه (البته گناه صغیره) محسوب می‌شود. در شرع نیز میان گناه و جرم تفاوت وجود دارد و رابطه میان آن دو عموم و خصوص من وجه است، یعنی هر جرمی گناه است، ولی هر گناهی جرم نیست.

وانگهی، بر فرض اینکه اخلاق جرم محسوب می‌شد یا در شرع حجاب جرم‌انگاری شده بود (فرض محال، محال نیست)، آیا پلیس مرجع قضاوت خلاف اخلاق یا شرع است؟ آیا پلیس خودش مرتکب خلاف اخلاق یا شرع نمی‌شود؟ و اساساً پلیس حق قضاوت و مجازات اشخاص را دارد؟ بدیهی است که نحوه عملکرد گشت ارشاد خلاف شرع مورد اتکاء جمهوری اسلامی، قانون، اخلاق، عقل و وجدان است. اما همانطور که سال‌ها پیش در مقاله‌ها و مصاحبه‌هایم گفتم؛ موضوع حجاب در جمهوری اسلامی، سیاسی است و حجاب به نماد این رژیم تبدیل شده است. اقدامی سفیهانه که سرنوشت این رژیم را به تار موی زنان گره زده است.

محمد هادی جعفرپور: اخلاق عمومی جامعه تنها معیار برای تدوین قوانین است



جواد عباسی تولی

تأثیر هنجارهای معتبر اخلاقی در هر جامعه‌ای و آنچه که عُرف نامیده می‌شود، بر تدوین و تنظیم قواعد حقوقی آن جامعه، انکار ناپذیر است. با این وجود اما در دوران مدرن، و به‌ویژه پس از تعریف شدن موازین حقوق بشر، در میانه قرن بیستم، همواره یک نزاع دائمی میان علم حقوق و قواعد اخلاقی برقرار بوده است.

در حال حاضر، در برخی از کشورهای توسعه یافته، به دلیل جدایی دین از سیاست، دولت‌ها تا حد قابل توجهی موفق شده‌اند بر سنت‌ها و باورهای اخلاقی متأسی از مذهب فائق آیند. در ایران اما هرچند در بیش از یک صد سال اخیر و با ورود مظاهر مدرنیته به کشور، روشن‌فکران و برخی از سیاست‌مداران همواره خواستار عدم دخالت باورهای دینی و اخلاقی در سیستم حقوقی کشور بوده‌اند اما به نظر می‌رسد تقابل سنت و مذهب با قوانین مدرن، همچنان پابرجاست و به‌ویژه پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی، کفه ترازو، در این نزاع، به نفع قواعد اخلاقی برگرفته از دین اسلام سنگین‌تر شده است.

«مرز بین اخلاق و قانون کجاست؟ قانون دقیقا چه تعریفی دارد؟ آیا بشر به سطحی از بلوغ فکری رسیده است که دیگر برای تدوین قوانین، به احکام شرعی نیازی نداشته باشد؟» مجله حقوق ما، با طرح پرسش‌هایی از این دست، با محمد هادی جعفرپور، حقوق‌دان و وکیل پایه یک دادگستری در ایران گفت‌وگو کرده است.

از دیدگاه شما، مرز بین اخلاق و قانون کجاست؟ قانون [در مفهوم مدرن آن] دقیقا چه تعریفی دارد؟

برای پاسخ به این پرسش، لازم است تا یک شناسایی مبنایی از قانون داشته باشیم. اگر تاریخ حقوق را از دوران باستان به این سو مرور کنیم، خواهیم دید که همواره یک قاعده الزام آور تعریف شده از سوی حاکمان (پادشاهان، پیامبر و رهبران) وجود داشته و همه شهروندان مکلف به تبعیت از این قاعده

بوده‌اند.

بنا به تنوع روابط اجتماعی مردم، قوانین، به دو شاخه کلی تقسیم می‌شوند، یک شاخه از آن به روابط خصوصی اشخاص با یکدیگر بازمی‌گردد و یک شاخه دیگر آن که چالش اصلی جهان از دیرباز تا امروز است و تحت عنوان حقوق بشر و حقوق شهروندی هم به آن پرداخته شده، تنظیم رابطه شهروندان با دولت در معنای عام آن بوده است. در واقع، در این شاخه از قانون است که اخلاق و آموزه‌های مذهبی در تدوین قوانین دخالت کرده‌اند.

آن شاخه‌ای که مربوط به روابط خصوصی مردم می‌شود، بنا به نیازهای روزمره افراد تنوع پذیر است. به عنوان مثال، در دوره‌هایی از تاریخ، برای خرید و فروش، پول وجود نداشته است تا سمن معامله شود لذا مبادله پایاپای در جریان بوده است. امروز اما روابط تجاری به تجارت الکترونیک، رمز ارزها و امثالهم تبدیل شده است. اساسا حاکمیت‌ها هم با این موضوع کاری ندارند چراکه افراد خود روابط خصوصی خود (حقوق خصوصی)، را تنظیم و مبنای آن را تعریف می‌کنند. اگرچه این موارد هم زیر چتر اخلاق حسنه و نظم عمومی تعریف می‌شود و ملت مکلف به رعایت یک سری ضوابط هستند اما آنچنان‌شانه به شانه حاکمیت ندارد و لذا حاکمیت زیاد با آن کاری ندارد.

از سوی دیگر، در جایی که قرار است روابط دولت و ملت تنظیم شود، برای تعریف واکنش‌های اجتماعی (که امروزه به آن کیفر یا مجازات گفته می‌شود)، حاکمیت خود را ذی حق و ذی سمت می‌داند تا در تعریف قانون در این بخش دخالت کند. تعریف «جرم» مساله با اهمیت در این بخش است. زمانی که دولت بخواهد ملت را توجیه کند و به مردم بفهماند که چرا یک رفتار اجتماعی را جرم‌انگاری کرده است، لاجرم به سمت اخلاق و آموزه‌های اخلاقی می‌رود. در چنین شرایطی اگر آموزه‌های اخلاقی آن جامعه بر مبنای مذهب تعریف شده باشد، دولت هم در تعریف خود، اشارتی به آموزه‌های مذهبی و تکالیف شرعی خواهد کرد و اگر آن جامعه بی دین و لائیک باشد، صرفا به اخلاق حسنه و عرف حاکم بر آن جامعه تاسی می‌کند.

چالش‌های متعددی در مکتب‌های اجتماعی مختلف، برای تعریف جرم و تدوین حقوق کیفری وجود داشته و دارد. به نظر من، مکتب عدالت مطلق، بهترین تعریف را در این زمینه ارائه کرده است. در این مکتب، جرم، عبارت است از نقض آموزه‌های اخلاقی. بدین معنی که هر نوع رفتار یا موقعیتی که آموزه‌های

اخلاقی را نقض کند، جرم محسوب می‌گردد. آموزه‌های اخلاقی، همان تکالیف اخلاقی است. در تشریح تکالیف اخلاقی می‌توان گفت: انسان‌ها به‌طور کلی با سه نوع از تکلیف اخلاقی مواجه هستند؛ یک تکلیف اخلاقی وجود دارد که هرکدام از ما در برابر خودمان مکلف به رعایت آن هستیم. برای نمونه، من به‌عنوان انسان خودم را به یک سری موازین اخلاقی آراسته می‌دانم و ترک کردن یا اصرار بر انجام این تکلیف به خود من مربوط می‌شود. مانند پوشیدن لباس که انتخاب شکل و نوع آن، به کسی ضربه‌ای نمی‌زند.

یک تکلیف دیگر هم تکلیفی است که انسان در برابر پروردگاری که قبول دارد (اعم از خدای یکتا، بت یا هرخدای که ذهن بشر است) پذیرفته است. این تکلیف هم بین فرد و خدای خودش است و اگر او تکلیف اخلاقی خود را نقض کرد، کسی نمی‌تواند با او کاری داشته باشد. نظیر اینکه در دین اسلام گفته شده است که اگر فردی نماز نخواند، مجازات اخروی دارد. مسأله حجاب اجباری هم در این دسته از تکالیف می‌گنجد. کسانی که مخالف حجاب اجباری هستند، معتقدند که پوشیدن حجاب اجباری، تکلیفی است بین انسان و خدای او و باید اجازه داد تا افراد، خود در مورد آن تصمیم‌گیری کنند.

تکلیف سوم، تکلیف اخلاقی هر فرد در برابر جامعه انسانی است و حاکمیت به این حوزه می‌تواند ورود کند.

به‌قول افلاطون و سقراط و برخی دیگر از فلاسفه، انسان، مدنی بالطبع است و قرار است به‌صورت اجتماعی زندگی کند و همانطور که روسو و مونتسکیو گفته‌اند، انسان‌ها برای این زندگی اجتماعی، یک قرارداد اجتماعی نانوشته‌ای را امضاء کرده‌اند. در این قرارداد، انسان از جامعه خواسته تا او را بپذیرد تا در عوض، او هم آموزه‌ها و تکالیف جامعه را رعایت کند و انجام دهد. درست در همین نقطه، حاکمیت و دولت می‌تواند ورود کند تا اگر شهروندان، تکلیف اخلاقی خود در برابر جامعه را نقض کنند، در قالب قانون کیفری برای آنها جرم انگاری کرده و مجازات و واکنش اجتماعی تعریف کنند.

در اینجا دولت‌ها برای وضع قوانین، به سراغ آموزه‌های اخلاقی و احکام شرعی می‌روند. به عبارت دیگر، مبنای تدوین و وضع قوانین کیفری برای تعریف تکالیف افراد در برابر جامعه، هرچه که باشد، آن آموزه‌ها در آن دخیل است. یعنی اگر تکالیف شهروندان در برابر جامعه را شرع و مذهب تعریف کرد، آن قانون هم لاجرم از شرع و مذهب وام می‌گیرد. اما اگر نه، آن تکالیف

را عرف و اخلاق حسنه جامعه تعریف کرد، مجازات و کیفر آن را هم جامعه تعریف می‌کند. به همین جهت است که در بسیاری از کشورهای اروپایی، قوانین کیفری سال به سال یا هرچند سال یکبار تعدیل یا تغییر می‌کنند. برای نمونه، در یک دوره‌ای در فرانسه، روابط همجنسگرایان قبیح، زشت و ممنوع بوده و مجازات داشته است. در دوره بعد، قوانین تغییر کرده و به جایی رسیده که این روابط دیگر زشت نبوده و مجازات هم نداشته است. در دوره‌های بعدتر، بار دیگر قوانین تغییر کرده و حتی این مسأله در آن جامعه، مورد حمایت قانون قرار گرفته است. یعنی سه پروسه طی شده تا یک کار قبیح و زشت در آن جامعه، تبدیل به یک کار مباح و درست شده و پس از آن هم تحت حمایت قانون درآمده است. این مثال، همان تأثیر اخلاق حسنه و آموزه‌های مورد احترام جامعه در تدوین و تصویب قوانین کیفری است. در جهان امروز هم این اجتناب ناپذیر است.

دنایای مدرن امروز با تمام تحولاتی که دارد، بدون استثناء و لاجرم، برای تدوین قوانین، بایست از آموزه‌های اخلاقی‌ای که جامعه تعریف می‌کند، وام بگیرد. در اینجا منظور از جامعه هم، در معنای اعم آن شامل دولت و ملت است. اگر یک حاکم مستبد و دیکتاتور بر سرکار باشد، بدون توجه به خواستگاه جامعه و با تأسی و بهانه قرار دادن برخی از آموزه‌ها، چیزی که در ذهن خودش وجود دارد را بر مردم تحمیل می‌کند و برای تأمین خواسته‌های حاکم، وضع قوانین را مثلاً به شرع یا اعتقادات مذهبی یا اعتقادات ملی وابسته می‌کند.

بنابراین، در هر جامعه‌ای، برای تدوین قوانین کیفری، تعریف جرم و واکنش اجتماعی (مجازات)، به زیربنایی جدا از روابط خصوصی افراد نیاز است. بدین معنی که اگر در حقوق خصوصی، صرفاً رابطه افراد با یکدیگر ملاک وضع قوانین است، در حقوق عمومی و در تعریف رابطه دولت و ملت، حتماً چیز دیگری جدا از این رابطه صرف، به‌عنوان مبنا و شالوده برای وضع قوانین تعریف می‌شود و در حل این چالش، بهترین مبنا اخلاق است.

فلاسفه بر این باورند که انسان فی ذاته اخلاق‌مدار است. به همین جهت است که در تمام مکاتب دینی و تمام مکاتب فلسفی و اجتماعی، مسائلی نظیر دروغ، زنا و مواردی ازین دست، کار زشت و زننده‌ای شناخته می‌شود. حتی در کشورهای لائیک که به مذهب اعتقادی ندارند، برقراری رابطه جنسی‌ای که در فرهنگ دینی به آن زنا گفته می‌شود، آنجا هم کار قبیح و زشتی است. اگر تاریخ حقوق کیفری باستان را مرور کنیم، خواهیم دید

قبل از اسلام ظهور کرده‌اند و اروپایی‌ها به‌عنوان سرزمینی که به این ادیان گرایش داشته‌اند، چند صد سال زودتر از سایر نقاط جهان آموزه‌های دینی را تجربه کرده‌اند و امروزه در اصطلاح حقوقی، «تنقیح مناط» کرده‌اند. یعنی زوائد آن را جدا کرده و فقط هسته اصلی را نگه داشته‌اند.

بنابراین در جهان امروز آموزه‌های دینی برای یک مسلمان، باید تعدیل شده یا تغییر کند. بالطبع، در برابر چنین نگرشی، افراتیون مذهبی خواستار پابرجایی آموزه‌های دینی هستند چرا که آن را حکم شرع اسلام می‌دانند. در پاسخ به آنها باید گفت این همان شرعی است که احکام امضایی و تاسیسی دارد و همان شرعی است که زمانی که پیغمبرش ظهور کرد، زنان در زمان زایمان، روی دهانه چاهی می‌نشستند و اگر می‌دیدند طفل متولد شده دختر است، آن را در چاه رها می‌کردند. پیغمبر اسلام در چنین جامعه‌ای به زنان اعتبار اجتماعی داد و برای نمونه آنها را در ارث و دیه و مواردی از این دست سهیم کرد. هرچند نقدهایی هم به جایگاه زن در برابر مرد در سنت اسلامی وارد می‌کنند و به‌عنوان مثال می‌پرسند چرا دیه زن کمتر است یا چرا سهم ارث زن نسبت به مرد کمتر در نظر گرفته شده است؟ در پاسخ باید گفت، این احکام مربوط به بیش از ۱۴۰۰ سال قبل است. امروزه اگر حاکمیت بخواهد قواعد دینی را در کشور پیاده کند، باید در تعاریف تجدید نظر کند. البته من فکر می‌کنم جهان امروز به سطحی از بلوغ فکری رسیده است که دیگر برای تدوین قوانین، نیازی به احکام شرعی ندارد.

همانطور که در پاسخ به سوالات بالا گفتم، امروزه اخلاق حسنه جامعه مانند کفی است که روی تمام آن آموزه‌های قبلی و کهن را پوشانده است. تنها ملاک و معیار برای تدوین قوانین، اخلاق عمومی جامعه است که در حال حاضر، طریق تحصیل آن هم با گسترش رسانه و شبکه‌های اجتماعی بسیار راحت است و به‌سادگی می‌توان اخلاق حسنه مورد پذیرش قاطبه جامعه را شناسایی کرد.

بنابراین نیازی نیست برای هر مورد، به سراغ کتاب‌های شرعی برویم چراکه در شرع هم قاعده‌ای وجود دارد تحت عنوان «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»، یعنی هرچه عقل حکم کند، شرع هم همان را قبول دارد.

که دزدی در همه دوران‌ها کاری زشت و قبیح بوده است. فرقی ندارد چه در قانون حمورابی باشد چه در قانون ناپلئون یا در قانون مجازات اسلامی ایران باشد. در هر دوره‌ای از تاریخ بشر، یکسری از اعمال، اعمال شر و بد محسوب شده‌اند و بد بودن آنها به‌عنوان جرم، همواره یک واکنش اجتماعی (مجازات) به‌دنبال داشته است. چراکه همانطور که در بالا گفتم، انسان بالطبع و به ذات، با اخلاقیات میانه بهتری دارد و به سمت خیر بیشتر از شر سوق پیدا می‌کند.

با این معیار، یعنی اخلاقی بودن رفتار انسان‌ها، مبتنی بر فطرت انسان‌ها، بهترین مبنا و منشأ برای تعریف قوانین، اخلاقیات جامعه است که از آن در حقوق به اخلاق حسنه و نظم عمومی جامعه یاد می‌شود. برای مثال، در مساله حجاب، امروزه می‌بینیم بخش اعظم جامعه زنان ایرانی با حجاب اجباری مقابله می‌کنند و با توجه به تعریفی که از سه بخش از تکالیف اخلاقی گفته شد، زنان ایرانی در حال حاضر به سمت یک حجاب اختیاری رفته‌اند. حکومت باید بر اساس آموزه‌های اخلاقی جامعه ایران، منفک از آموزه‌های دینی، و برای برقراری نظم عمومی، درباره چالش حجاب، انشای قانون کند.

شما در پاسخ به پرسش قبلی اشاره کردید که مسأله رابطه جنسی خارج از ازدواج (زنا) از نظر اخلاقی، در سایر نقاط جهان هم عملی قبیح محسوب می‌شود. در ایران اما با اغتشاشی که میان مفهوم حقوقی جرم و مفهوم دینی گناه ایجاد شده، رسیدگی قضائی به جرائمی که در پیوند با رابطه جنسی خارج از ازدواج روی می‌دهد، ممکن است با دشواری و ابهام مواجه شود. به‌عنوان مثال، در بیشتر مراجع قضائی ایران، جرم تجاوز را تحت عنوان زنا می‌شناسند و در بسیاری از موارد، نه تنها به نقض حقوق زن و به‌ویژه حق حریم خصوصی او و موارد مرتبط با آن رسیدگی نمی‌شود بلکه فرد متجاوز می‌تواند با توسل به مسائل شرعی، از مسئولیت خود در برابر عملی که انجام داده، طفره برود. ارزیابی شما درباره این مسأله چیست؟

طبیعتاً قوانین دقیقی که در این زمینه در کشورهای توسعه یافته‌تر وجود دارد، در قانون مجازات اسلامی نیست. اگر بخواهیم ساده‌تر به این پرسش پاسخ دهیم و وارد جزئیات نشویم، باید گفت، ادیان مسیحیت و یهودیت چند هزار سال

امیرعباس امیرشکاری: مبانی دانش حقوق و

جرم شناسی کاملاً از فقه جداست



مفهوم جرم از دو منظر، قابل مطالعه است؛ از منظر اجتماعی و از منظر حقوقی. جرم از منظر اجتماعی، نقض نظام جامعه است. از آنجا که مقتضیات زندگی، نیازهای جامعه و در نهایت، ماهیت جامعه، در طول زمان در حال تغییر و تحول است، وصف مجرمانه یک عمل از دیدگاه اجتماعی و همچنین میزان مجازاتی که جامعه برای این عمل مجرمانه در نظر می‌گیرد هم در طول زمان متفاوت است. از منظر حقوقی، هر رفتاری اعم از فعل (مثل قتل) یا ترک فعل (مثل عدم ثبت واقعه ازدواج) که در قانون برای آن مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی - اگرچه این عبارت اخیر از قانون مجازات اسلامی کنونی حذف شده است - تعیین شده باشد، جرم است.

در قوانین کیفری ایران، بسیاری از رفتارهایی که در دین اسلام گناه شمرده است، نظیر نوشیدن مشروب الکلی، ارتباط دو فرد غیر هم‌جنس، رابطه جنسی خارج از ازدواج، نپوشیدن حجاب اسلامی برای زنان و مواردی از این دست، جرم انگاری شده است. از دیدگاه شما، آیا جرم انگاری رفتارهایی که در دین اسلام گناه شمرده شده‌اند، مبنای حقوقی دارد؟ به عبارت دیگر با چه توجیه حقوقی می‌توان چنین رفتارهایی را جرم تلقی کرد؟

از آنجائی‌که جرم توسط انسان و در جوامع انسانی اتفاق می‌افتد و عوامل انسانی و اجتماعی در تعیین مصداق جرم و مجازات تأثیر به سزایی دارند، تعریف جرم و تعیین مصادیق آن باید متناسب با تحولات اجتماعی باشد. بنابراین، با وجود ثبات و قدمت جرم، مفهوم جرم دارای ویژگی نسبی است؛ به این معنا که جرم یک واقعیت عینی، مستقل و خارجی نیست که در تمام زمانها و مکانها خاصیت جرم بودن را داشته باشد؛ یا حتی اگر در تمامی زمانها و مکانها هم پدیده‌ای جرم باشد، مجازات آن در تمام زمانها و مکانها یکسان باشد. پس اولاً برخی اقدامات در زمان قدیم جرم و به شدت قابل مجازات بوده‌اند؛ اما در حال حاضر دیگر جرم نیستند؛ مثلاً در بابل، اگر غلامی به ارباب خود می‌گفت تو دیگر ارباب من نیستی، وقتی ارباب ثابت می‌کرد که وی برده اوست می‌توانست گوش غلام خود را ببرد؛ اما امروز دیگر برده داری منسوخ و جرم انگاری شده است.

حقوق مدرن از جمله ابعاد دموکراسی است و وظیفه یک سیستم حقوقی مطلوب در هر کشور، به رسمیت شناختن حقوق اساسی و بنیادین شهروندان و همچنین، تبعیت از باورهای اخلاقی اکثریت شهروندان است. از بیش از چهار دهه گذشته بدین سو تحمیل اخلاقی مرتبط با احکام شرعی اسلام بر سیستم حقوقی فعلی در ایران اما سبب شده تا در حال حاضر، کشور از یک سیستم حقوقی مدرن و امروزی محروم باشد.

پس از شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی، سران این حکومت، تلاش کردند تا همه قوانین را با تفسیر خود از احکام اسلامی منطبق کنند. همین مساله منجر به ایجاد اغتشاش میان قواعد حقوقی مدرن و قوانین شرعی و مذهبی شده است، به نحوی که در حال حاضر، بسیاری از مبانی حقوقی، دست‌کم در تعریف، با ابهام مواجه شده است.

مجله حقوق ما، برای بررسی بیشتر این موضوع با دکتر امیرعباس امیرشکاری، پژوهشگر فوق دکترای حقوق دانشگاه ژوهانسبورگ و وکیل پایه یک دادگستری در ایران گفت‌وگو کرده است.

تعریف دقیق «جرم» از دیدگاه علم حقوق چیست؟

واژه جرم در اصل یک واژه عربی است که پس از حمله اعراب به ایران وارد زبان فارسی شد. در زبان پهلوی، به جای واژه جرم، از اصطلاحات «آگریفت»، «گناه»، «ویناه» و «بَرکی» (همان بزه) استفاده می‌شد. پس از آن، «جرم» در زبان پارسی دری، به معنای گناه، خطا و تعدی بوده است. به عنوان مثال، خاقانی می‌گوید: «آنچه خود می‌کنی ز فضل مگوی/و آنچه خود می‌کند ز جرم بیوش». همین تشابه زبانی و تاریخی سبب شده که بسیاری «جرم» را با «گناه» مترادف بگیرند یا بین «جرم» و «گناه» رابطه عموم و خصوص مطلق قائل شوند؛ یعنی جرم را زیرمجموعه گناه بدانند. اما بسیار دیده می‌شود که ماهیت جرم از گناه جداست؛ یعنی هر جرمی گناه نیست و هر گناهی جرم نیست. پس رابطه، رابطه عموم و خصوص من وجه است. قتل یک آدم بیگناه، هم گناه و هم جرم است اما برخی کارها مانند غیبت فقط گناه است، جرم نیست و برخی دیگر نظیر جرائم ناشی از تحلفات رانندگی فقط جرم است و گناه نیست.

ثانیاً برعکس آن هم هست. مثلاً برخی اقدامات در زمان قدیم جرم نبودند یا حتی تقدیس می‌شدند؛ اما در حال حاضر جرم انگاری شده‌اند. مثلاً در هندوستان، ساتی (sati) یا آتش زدن زنان بیوه به همراه جنازهٔ شوهرانشان، حتی تا اواخر قرن بیستم در برخی قبایل رایج بود؛ اما نخست دولت استعماری بریتانیا در سالهای ۱۸۳۰-۱۸۲۹ و سپس دولت هندوستان در سال ۱۹۸۷، با تصویب «قانون منع ساتی»، این اقدام را جرم انگاری کرد. به گونه‌ای که در حال حاضر، ارتکاب ساتی می‌تواند در برخی موارد حتی مجازات اعدام داشته باشد. ثالثاً از سوی دیگر، می‌توان به جرائمی اشاره کرد که با این که ارتکاب آنها، در همه جا و همهٔ ادوار جرم بوده، مجازات آن جرائم یکسان نبوده است. برای نمونه، قتل عمد که زمانی با مجازات اعدام همراه بود، امروز در برخی کشورها با مجازات حبس همراه است. اینها همه نشان می‌دهد که جرائم و مجازات‌ها، پدیده‌های نسبی هستند.

در اینجا ضروری است نگاهی اجمالی به تاریخ حقوق کیفری ایران از روی کار آمدن صفویان به بعد داشته باشیم. می‌دانیم که وقتی در ایران دولت صفوی روی کار آمد، مذهب شیعه، مذهب رسمی ایران شد و بخش‌هایی از نظام حقوق رسمی ایران که تا آن دوران بر اساس فقه سنت بود، بر محور فقه امامیه گذاشته شد. یکی از اقدامات پادشاهان صفوی، تفکیک شرع و عرف در نظام قضایی ایران بود که این وضع تا زمان انقراض قاجاریه در سال ۱۹۲۵ ادامه داشت. یعنی نهاد دادرسی در ایران، به دو بخش شرعی و عرفی تقسیم شد. بدین ترتیب که اکثریت قریب به اتفاق دعوای مربوط به حقوق خصوصی در صلاحیت محاکم شرع قرار داشت و احکام این دادگاه‌ها توسط فقها و به موجب فقه امامیه صادر می‌شد. در مورد رسیدگی به امور کیفری، قضات شرع، فقط قضات عرفی را- که اغلب از حکومت‌گران بودند و فقیه و مجتهد نبودند- همراهی می‌کردند و در مورد حدود و قصاص، قضات عرفی کاملاً مستقل از قضات شرع عمل می‌کردند. علاوه بر این، شاه عالی‌ترین مرجع قضایی بود و می‌توانست به سلیقه و میل خود هرگونه که اراده می‌کند در حق اتباع خود داوی کند. حتی می‌توانست با صدور فرمان، بنا به مصالح عمومی، ضرورت سیاسی، نیازهای مالی و مواردی ازین دست، احکام شرع را تعطیل کند. برای نمونه، شاه عباس اول در روزهٔ ماه رمضان دستور داد تمام فقهای که در رکاب

او بودند در جشن کریسمس مسیحیان اصفهان شرکت کنند و شراب بنوشند. در دورهٔ قاجاریه، با این که نفوذ فقه‌های شیعه در محاکم، بیشتر از عصر صفوی شد، وضعیت به همین ترتیب بود. در روستاها و قبایل هم قضاوت، کار خوانین بود. البته در هر دو دورهٔ صفویه و قاجاریه، در دوره‌هایی کوتاه، فقها توانستند در مکان‌هایی کنترل محاکم عرفی را هم در دست داشته باشند؛ اما این کنترل، از نظر مکانی گسترده و از نظر زمانی طولانی نبود. بنابراین، نظام قضایی ایران، تا زمان صدور فرمان مشروطه، یک نظام قانونمند نبود. شاه، والیان، حاکمان و رؤسای عشایر، بسته به مورد، می‌توانستند شخصاً و به میل خود هر طور که می‌خواهند جرم را تعیین و تفسیر و به هر ترتیب که می‌خواهند مجازات آن را تعیین و اجرا کنند. در محاکم شرع نیز مانند محاکم عرفی، اعمال نفوذ می‌شد، احکام ناسخ و منسوخ فراوان صادر می‌شد و احکام فاقد ضمانت اجرا بود. پس از مشروطه هم با این که برخی قانونگذارها صورت گرفت؛ قانون فقط روی کاغذ بود و قضات به خصوص در محاکم عرفی، جرأت اجرای مجازات مجرمان را نداشتند. این وضع وجود داشت تا این که رضاشاه پهلوی روی کار آمد و قوانین مدرن، به همراه دادگستری مدرن در ایران ایجاد شد. در امنیتی که رضاشاه پیش از تاجگذاری در ایران برقرار کرده بود، قانون جزای عرفی، تحت عنوان قانون مجازات عمومی، در سال ۱۳۰۴ تصویب شد که برگرفته از قوانین کیفری فرانسه بود. این، یکی از بزرگترین رویدادهای حقوقی تاریخ ایران است. برای این که واضعان قانون جزای عرفی، تمامی آنچه را که در نظریه‌های حقوقی کهن ایران بود، کنار گذاشتند و جرم انگاریها و کیفرها را بر اساس قوانین و دستاوردهای کشورهای پیشرفته برقرار کردند. این قانون در سال ۱۳۵۲ با پیشرفتهای بیشتری به تصویب مجلسین وقت رسید و بدین ترتیب، از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷، نظام حقوقی کیفری بزرگی در ایران برقرار و اجرا شد. تمام اینها را برای این گفتم که بدانید در طول تاریخ ایران تا پیروزی انقلاب ۱۳۵۷- به جز موارد بسیار نادر- هرگز قوانین کیفری فقهی مبتنی بر فقه امامیه اجرا نشده است و این قوانین فقط به صورت یک نظریهٔ صرف بوده‌اند.

با انقلاب ۱۳۵۷، تصفیه حسابی اساسی با دستاوردهای مشروطیت صورت گرفت و از جمله اقداماتی که انجام شد آن

بود که آن دسته از نظریات کیفری در برخی کتب فقهی که مربوط به سده‌های گذشته و بعضاً مربوط به حدود هزار سال پیش بودند، به عنوان قانون در جامعه اجرا شدند. این در حالی بود که این نظریات، اولاً تنها قرائت از شریعت نبودند و از برخی کتب فقهی مربوط به سده‌های قبل گرفته شده بودند. ثانیاً هرگز در طول تاریخ اجرا نشده بودند. ثالثاً زمانی هم که این نظریات پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ نخست بدون سیر مراحل قانونی در محاکم شرع اجرا شدند و چند سال پس از آن از جمله با تقدیم لایحهٔ قصاص به مجلس شورای اسلامی جنبهٔ قانونی پیدا کردند، به هیچ عنوان از بطن جامعهٔ ایران بیرون نیامده و بازتاب مناسبات اجتماعی ایران آن روز نبودند؛ به طوری که در همان روزها، مقاومت‌های فراوانی، از جمله توسط استادان دانشگاه، در برابر تصویب و اجرای آن نظریات صورت گرفت و از آنجا که آنها، به طریق اولی، امروز هم به جامعهٔ ایران بی ارتباط هستند، این مقاومت‌ها امروز هم ادامه دارد. بنابراین، این قوانین از همان روز اول پس از تصویب، «قاعدهٔ مُرده متولد شده» بودند. درست همان طور که قانونی نظیر منع «قانون ممنوعیت به کارگیری تجهیزات دریافت از ماهواره» یک قاعدهٔ مرده متولد شده بود. برای این که جامعه از روز اول، علناً آن را رعایت نکرد و امروز این قانون به صورت «ادبیات حقوقی» (littérature juridique) درآمده است و اجرا نمی‌شود. رابعاً این نظریات با قوانین بین المللی و اصول بنیادین حقوق بشر هم در تضاد بودند و اکنون نیز در تضاد هستند. در دوران میرحسین موسوی، سلسله قوانینی در مجلس تصویب شدند که «وهن بزرگ» ملت ایران بودند و بزرگترین آسیب را به کشور ما وارد کردند. یکی از آن سلسله قوانین، همین قانون حدود، قصاص و دیات بود که این قانون، نظریاتی را که مربوط به چند صد سال قبل و گاه هزار سال پیش بودند و همان مواقع هم اجرا نشده بودند، وارد ساختار قوانین ایران کرد. این مصوبه، علاوه بر این که خلاف قانون اساسی بود، ایرادات فقهی هم داشت اما مجلس آن زمان، در سوم شهریور ماه و بیستم مهرماه سال ۱۳۶۱ آن را به صورت آزمایشی تصویب کرد. این یک اصل حقوقی است که وقتی قانون دائمی وجود دارد، نباید قانون آزمایشی تصویب شود؛ چنانکه در مورد قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ دیدیم که وقتی مجلس آمد قانون آزمایشی تصویب کند، شورای نگهبان

مخالفت کرد و اعلام کرد که با بودن قانون دائمی نمی‌توان قانون آزمایشی تصویب کرد. در آن زمان، قانون جزای عرفی سال ۱۳۵۲، هنوز لازم‌الاجرا و قانون دائمی کشور بود اما مجلس، دولت و قوهٔ قضاییه (شورای عالی قضایی آن زمان) همه چشم خود را بر این واقعیت بستند و هیچ کدام به چنین مصوبه‌ای اعتراض نکردند. نکتهٔ دیگر این است که مدت قانون آزمایشی نباید طولانی باشد و باید هر چه زودتر به قانون دائمی تبدیل بشود و از سوی دیگر، تمدید قانون آزمایشی هیچ جایگاهی در قانون اساسی ندارد. اصل ۸۵ قانون اساسی می‌گوید: «سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل واگذاری به دیگری نیست. مجلس نمی‌تواند اختیار قانونگذاری را به شخص یا هیأتی واگذار کند؛ ولی در موارد ضروری می‌تواند اختیار وضع بعضی از قوانین را با رعایت اصل هفتاد و دوم به کمیسیون‌های داخلی خود تفویض کند. در این صورت، این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می‌نماید به صورت آزمایشی اجرا می‌شود و تصویب نهایی آنها با مجلس خواهد بود...» سؤال اینجاست که چه ضرورتی داشته که نمایندگان مجلس در مورد تصویب و بررسی تک تک مواد قانون جزای کشور که بسیار امر مهمی است، از خودشان سلب حق کنند و این حق را افزون بر مدت ۴۰ سال به کمیسیون امور قضایی مجلس واگذار کنند؟ این قانون مجازات اسلامی نه بدان شرح توسط مجلس تصویب شده و نه مطابق اصل ۱۵۸ قانون اساسی، طی لایحهٔ ارسالی از قوهٔ قضاییه به مجلس رسیده مورد تصویب قرار گرفته است. مدت افزون بر ۴۰ سال است که کمیسیون امور قضایی مجلس، مکرراً قوانین مجازات اسلامی متعدد (۱۳۶۱، ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲) تصویب کرده و مجلس، با یک قیام و قعود دو ساعته به آن تصویب‌های غیرقانونی، مهر تأیید گذاشته است. این در حالی است که قانونی به اهمیت قانون مجازات باید ماده به ماده در مجلس تصویب بشود. به نظر من این مصوبات، غیرقانونی، غیرمنطقی و واپسگرا هستند و استادان دانشگاه، یا اصلاً نباید اینها را در دانشگاه‌ها تدریس کنند یا اگر تدریس می‌کنند، باید از منظر علمی و با توجه به مبانی حقوق جزای مدرن و جرم‌شناسی، به شدت آنها را مورد انتقاد قرار بدهند و ذهن دانشجویان و نسل‌های آیندهٔ کشور را نسبت به فاجعهٔ چنین مصوباتی روشن کنند.

سنخ اجرا بشود، با توجه به تأکیدی که نسبت به مهربانی و بخشایش خداوند صورت می‌گیرد، کاملاً دور از ذهن و غیرقابل قبول است؛ حتی در قرآن آمده است ما جعل علیکم فی الدین من حرج؛ یعنی خداوند دین را وسیلهٔ مشقت بندگان قرار نداده است.

مردم کشور کهنسال و چند هزار سالهٔ ایران، شایستهٔ داشتن چنین قوانینی نیستند و کشور ما نیازمند تدوین قوانین مدون عرفی است و این امر باید به خصوص با تجدیدنظر اساسی در قوانین کیفری و حتی مدنی ما صورت گیرد. مقررات مربوط به تعریف جرم و تعیین مجازات که مربوط به قرون گذشته هستند - و تازه در همان قرون گذشته هم اجرا نشده اند - با نیازهای امروز جامعهٔ ایران سازگاری ندارند و وجود آنها در کتب فقهی هزار سال پیش به آنها مشروعیت نمی‌دهد. این رویکرد که قوانین کیفری در ایران باید بر بنیاد نظریات قرون گذشته اداره شود، از آغاز برقراری جمهوری اسلامی تاکنون بزرگترین زیان را به کشور زده است. واقعاً از آن تاریخ تاکنون چه قانون ارزشمند و افتخارآمیزی تصویب شده است؟ آیا تاکنون قوهٔ قضاییه یک لایحهٔ ارزشمند بیرون داده است؟ دولتهای مختلف و مجالسی که در این سالهای متمادی آمده و رفته‌اند، در این زمینه‌ها چه کار مثبتی انجام داده‌اند؟ با اندیشهٔ واپسگرا، ارتجاعی و نخبه ستیز نمی‌توان در قرن بیست و یکم مملکت را اداره کرد. امروزه در تمام کشورهای اسلامی، غیر از افغانستان تحت نفوذ طالبان و تا اندازه‌ای عربستان سعودی، که آن هم دارد به تدریج قوانین ارتجاعی خود را تغییر می‌دهد، سیاست کیفری، بر پایهٔ قوانین مدرن تنظیم می‌شود. در ایران هم قانونگذاری در امور کیفری باید با توجه به مبانی دانش حقوق و اصول جرم‌شناسی انجام شود. مبانی دانش حقوق و جرم‌شناسی به طور کامل از فقه جداست؛ دلیل آن هم این است که قانون اساسی ایالات متحدهٔ آمریکا و اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند در فرانسه، که هر دو نقطهٔ عطفی در تاریخ حقوق انسان و دموکراسی هستند، به ترتیب در سالهای ۱۷۸۷ و ۱۷۸۹ - سالها پس از طرح آن نظریات فقهی و بر بنیان حقوق بشر و محدود کردن اختیارات رؤسای کشورها - به وجود آمدند. بنابراین، دانش حقوق یک دانش پیشرفته و مدرن است و مثل همهٔ دانشهای دیگر پیشرفت کرده و شاخه‌های مختلف به آن افزوده شده است.



قرآن حکم به قطع دست سارق و سارقه آمده، این حکم مربوط به سرزمین آن روز عربستان است و هیچ دلیل ندارد به گونه‌ای تفسیر بشود که امروز هم بخواهد در ایران اجرا بشود. در برخی از کشورها، مثل بریتانیا، کشتن حیواناتی مثل سگ و گربه علی‌الأصول ممنوع است اما در قانون مجازات اسلامی ایران می‌توان لواط کار را در گونی در بسته از کوه به پایین پرتاب کرد و کشت. تصور این که خداوند علاقهٔ خاصی دارد که مجازات‌هایی از این

است تا سه ماه حبس داشته باشد. این در حالی است که در دنیای قرن بیست و یکم در قانون مجازات اسلامی در ایران، برای انسان‌ها از مجازات شلاق استفاده می‌شود. در بریتانیا به موجب قانون رفاه حیوانات مصوب سال ۲۰۰۶، اگر کسی دست یک سگ را قطع کند، ممکن است به پنج سال حبس محکوم بشود اما در ایران، مطابق قانون مجازات اسلامی، چهار انگشت دست یک سارق، تحت شرایطی قطع می‌شود. اگرچه در کتاب

امروز در برخی کشورهای جهان، به کارگیری شلاق، نسبت به حیوانات هم در اغلب موارد جرم است. اگر کسی در بریتانیا حیوانی را شلاق بزند، حتی ممکن است به پنج سال حبس همراه با جریمهٔ نقدی محکوم شود. در ایالات متحدهٔ آمریکا هم شلاق زدن حیوانات ممکن است علاوه بر جزای نقدی با مجازات حبس همراه باشد. حتی در هند که یک کشور کمتر توسعه یافته از نظر فرهنگی است، شلاق زدن حیوانات ممکن

مرضیه محبی:

قانون در ایران به حالت تعلیق درآمده است



نیازهای خود در هر دوره‌ای از ابزار قانون استفاده می‌کنند. وضع قوانین در ایران اما نوعی نمایش سرگشتگی و بی‌تدبیری و وضعیتی است که نشان از فروپاشی دارد. حکومت جمهوری اسلامی هر روز با تبغ تیز قانون، مجازات جدیدی برای مردم تدارک می‌بیند. حتی برخی از عناوینی که به‌کار می‌گیرند، مبهم و بی‌معنی است. نظیر «حرام شرعی و حرام قانونی». مشخص نیست این عبارت‌ها دقیقا چه معنایی دارند؟ هیچ بنیان حقوقی‌ای برای عبارت «حرام قانونی» نمی‌توان متصور بود جز اینکه حکومت قصد دارد به‌قوانینی که در حال حاضر با اعتنایی مردم مواجه شده، تقدس ببخشد. سران حکومت ایران صرفا برای مشروع جلوه دادن خود در نظر طرفداران معدود خود دست به چنین اقداماتی می‌زنند.

این در حالی است که حکومت ایران در جریان اعتراضات مردمی ۱۴۰۱، حتی قوانین مصوب خود را ملغی کرد. دقیقا همان دیدگاه کارل اشمیت مبنی بر اینکه قانون، در شرایط استثنایی به حالت تعلیق درمی‌آید، در «خیزش زن زندگی آزادی» هم اتفاق افتاد. به عبارت دیگر، حکومت در زمان اعتراضات ۱۴۰۱ تلقی امر استثنائی کرد و پس از آن، بسیاری از اعمال حکومت جمهوری اسلامی حتی از قوانین خودش هم پیروی نمی‌کند و منطق سرکوب بر همه قوانین حاکم شده است.

به‌عنوان مثال، در اعتراضات سراسری ۱۴۰۱ قانون آئین دادرسی کیفری، به‌طور کلی زیر پا گذاشته شد و یک ماده از آن هم اجرا نشد. حق داشتن وکیل برای بازداشت‌شدگان و متهمان، حق ابلاغ اوراق قضائی، صلاحیت محاکم، تطبیق جرم و مجازات و مواردی از این دست، هیچ‌کدام در این اعتراضات مراعات نشد. در خیابان‌ها و در ملاء عام به زنان تعرض کردند و مردم به‌شیوه‌های مختلف سرکوب شدند. برای برخورد با مخالفان سیاسی از قانون خبری نیست. در رسیدگی به پرونده بازداشت‌شدگان و زندانیان سیاسی، کدام‌یک از مواعد مقرر پشت سر گذاشته شد و تحقیقات قانونی انجام شد؟ به کدام اعتراض و ایرادات وکلا توجه شد؟ حتی تبصره ماده ۴۸ قانون آئین دادرسی کیفری را هم اجرا نکردند. طبق این تبصره، صرفا در مراحل تحقیقات مقدماتی باید از وکلای مورد تأیید قوه قضائیه استفاده شود،

قوه قضائیه اما پس از آغاز اعتراضات سراسری، مراحل تحقیقات مقدماتی را به تمام مراحل دادرسی توسعه داد و بسیاری از متهمان و بازداشت‌شدگان را از حق برخورداری از وکیل محروم کرد. در این بین، برخی از وکلای مورد تأیید قوه قضائیه با سودجویی، حق الوکاله‌های کلان از موکلان خود گرفتند.

به نظر من، از شهریور ۱۴۰۱ بدین سو، قانون در ایران به‌طور کامل به حالت تعلیق درآمده است. با این وجود، مجلس اما به‌خاطر اینکه بتواند امکانات بیشتری برای سرکوب مردم در اختیار قوه قضائیه قرار دهد، در زمان اعتراضات سراسری، قوانینی را هم به‌تصویب رساند.

احکام شرعی و دینی، به‌مثابه مجموعه‌ای از اخلاقیات، در هر دوره‌ای تغییر یافته و بیان دیگر، بنا به تفسیرهای متفاوت از اسلام، وضعیت سیال و غیر پایداری دارد. در قانون مجازات اسلامی اما همین احکام شرعی، شکل قانون به خود گرفته است. در قوانین کیفری ایران، میان مفهوم گناه و جرم، اغتشاش ایجاد شده است. برای نمونه، نپوشیدن حجاب اجباری برای زنان، از نظر دین اسلام گناه محسوب می‌شود اما همین رفتار اجتماعی، در قانون مجازات اسلامی جرم‌انگاری شده است.

از سوی دیگر، عدم تطبیق قوانین کیفری ایران با استانداردهای بین‌المللی، در حالی است که دستگاه قضائی هم در بسیاری از موارد و به‌ویژه برای رسیدگی به پرونده متهمان سیاسی، بسیاری از قوانین جاری را رعایت نمی‌کند.

مجله حقوق ما، برای بررسی بیشتر این موضوع، با مرضیه محبی، حقوق‌دان و وکیل پایه یک دادگستری گفت‌وگو کرده است.

به‌نظر شما آیا می‌توان مفاهیم گناه و جرم را در علم حقوق، یکسان در نظر گرفت؟

به‌نظر من، باید از دیدگاه تحولات تاریخی به این مسأله نگاه کرد که چطور اساسا گناه وارد قانون شده است. گناه یک پیوند ساختاری با مقوله‌های ایدئولوژیک و دینی دارد. به عبارت دیگر، ابزاری برای کنترل ایدئولوژیک بشر است. از سوی دیگر، برای مفهوم گناه، توجیهات روانکاوی هم وجود دارد. فروید و لاکان هم در این زمینه نظراتی داشته‌اند. ورود مفهوم جرم به قوانین، از ابتدا برای جمع کردنِ طومار گناه ساخته و پرداخته دین بوده است.

گناه ابعاد وسیعی دارد و به همه زوایای زندگی انسان سرک می‌کشد. هرچند بعضی از فقهای اسلامی بر این باورند که گناه قابل مجازات نیست اما در فقه برای گناه تعزیر مقرر شده است و تا قبل از اینکه قانون پدید آید، فقه، با گناهایی که تعیین کرده است، گناهکاران را تعزیر می‌کرد. جرم اما دست‌چین کردن برخی از گناهان و سامان دادن به آنها، برای جمع کردن دامن دین از زندگی بشر است و جرم در قانون، یعنی عملی که برای آن مجازات تعیین شده باشد. پس از این بود که بشر به عرصه جدیدی از تحولات اجتماعی ورود کرد و حضور خدا، شاه و پدر را سست کرد و از اقتدار آنها کاست.

تعریف دقیق قانون از دیدگاه شما چیست؟ آیا می‌توان بر آنچه در حکومت ایران به تصویب می‌رسد و اجرا می‌گردد، نام قانون نهاد؟

قانون ابزار حکومت است برای انحصار خشونت. هر حاکمیت و هر نیروی مقتدر، ابزاری دارد تا خشونت را تنها در انحصار خود قرار دهد و آن ابزار هم قانون است. در واقع، حکومت‌ها با توسل به قانون، حد و مرزها، تکالیف، وظایف و جرایم را مشخص می‌کنند و به فراخور

رفتار پلیس در ایران و اغتشاش قانون با اخلاق اسلامی

گفت‌وگو با حسین مهراندیش



چنین شرایطی طرح پرسش درباره نحوه عملکرد پلیس صحیح نیست، چراکه پلیس صرفاً مجری قوانین است و کارهای پلیس، پشتوانه قانونی دارد. به عنوان مثال، ورود پلیس به مساله حجاب اجباری، بر طبق مستندات موجود در قانون مجازات اسلامی است.

از طرف دیگر اما در مواردی نظیر ورود پلیس به حوزه مدلینگ، هیچ مستند قانونی ندارد چراکه این موضوع در ایران جرم انگاری نشده است و نیروی انتظامی صرفاً از ماده ۱۴ قانون جرایم رایانه‌ای که مفاد آن در ماده ۷۴۲ قانون مجازات اسلامی هم آمده است، استفاده می‌کند و با مستند قرا دادن این مواد قانونی، افرادی که در حوزه مدلینگ فعالیت می‌کنند را تحت تعقیب قانونی قرار می‌دهد. به عبارتی، از مواد قانونی یاد شده، تفسیر موسع می‌کنند در حالی که در حقوق جزا، چنین روشی منع شده و در تمام دنیا این رویکرد مردود است.

همچنین، در مثال‌های دیگر، در مورد کارگران جنسی یا حضور زن و مرد در کنار یکدیگر در مهمانی‌ها، مطلقاً جرم انگاری نشده است اما نیروی انتظامی، در چنین مواردی، صرفاً به دستور آمر خود به چنین موضوعاتی ورود می‌کند. در واقع، چنین اقدامات نیروی انتظامی، ورود به عتف است و عنوان مجرمانه دارد اما چون ملبس به لباس نیروی انتظامی است، به سادگی وارد حریم خصوصی افراد می‌شود، گاهی شهروندان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد، گاهی به افراد ناسزا می‌گوید و گاهی تخریب اموال و بازداشت می‌کند.

هرچند در چنین شرایطی هر شهروندی حق دارد که پلیس را تحت تعقیب قرار دهد اما نهایتاً نمی‌توان صرفاً مأموران پلیس را مقصر دانست و اگر بخواهیم آسیب شناسی درستی انجام دهیم، باید پیش از هرچیز، حاکمیت را نقد کنیم. بدین معنی که، پلیس با اتکا به حاکمیت، اقدام به چنین کارهایی می‌کند و دلیلش هم این است که این موارد خواسته سران حکومت جمهوری اسلامی است و آن را حمایت می‌کنند و پلیس تحت اراده حاکمیت دست به اقدام می‌زند.

حتی شهروندان متضرر از این اقدامات نیروی انتظامی، اگر بخواهند اقدام قانونی هم بکنند، متأسفانه از آنها حمایتی نخواهد شد چراکه نیروی انتظامی تحت حمایت حاکمیت است و مسئول قضائی‌ای که باید به این شکایات شهروندان رسیدگی کنند، خود او هم تحت اراده حاکمیت استبدادی ایران قرار دارد

پلیس در هر جامعه‌ای به عنوان نیروی مجری قانون شناخته می‌شود. بر اساس معاهده «اصول اساسی استفاده از زور و سلاح‌های گرم توسط مأموران انتظامی» مصوب هشتمین کنگره سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۰ بر نقش کلیدی مأموران نیروی انتظامی در حمایت از حقوق و آزادی‌های اساسی بشر که در اسناد بین‌المللی نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مقرر گردیده، تأکید شده است.

در جمهوری اسلامی ایران اما گزارش‌ها و شواهد متعددی وجود دارد که نیروی انتظامی (پلیس) بارها با نقض حریم شخصی شهروندان و در یک روال خودسرانه، اقدام به ضرب و شتم، بازداشت یا آزار شهروندانی کرده است که حتی بر اساس قوانین جاری در ایران، رفتارهای اجتماعی آنها جرم‌انگاری هم نشده است.

«چرا مأموران نیروی انتظامی، خود را واجد چنین صلاحیتی می‌دانند؟ رفتار نیروی انتظامی ایران با شهروندان تا چه میزان با استانداردهای بین‌المللی موجود فاصله دارد؟ چرا باید قانون از اخلاق نشأت گرفته از احکام اسلامی تفکیک شود؟»

حسین مهراندیش، وکیل دادگستری و حقوق‌دان، در گفت‌وگو با مجله حقوق ما به این پرسش‌ها پاسخ داده است.

نیروی انتظامی ایران در برخی از موارد، در یک روال خودسرانه در بعضی از حوزه‌های اجتماعی ورود می‌کند و طبق گزارش‌های موجود، حتی درباره پاره‌ای از رفتارهایی که هنوز در کشور جرم انگاری نشده است، اقدام به بازداشت شهروندان یا اذیت و آزار آنان می‌کند. به نظر شما، آیا اساساً می‌توان این رفتار نیروی انتظامی را توجیه حقوقی کرد؟ چرا مأموران نیروی انتظامی، خود را واجد چنین صلاحیتی می‌دانند؟

همان‌طور که می‌دانیم، در هر کشوری، پلیس از عوامل قوه مجریه است. به عبارتی دیگر، قوانینی که به دست قوه مقننه تصویب شده، از طریق دستور مقام مافوق خود یعنی رئیس قوه مجریه به نیروی انتظامی ابلاغ می‌گردد و این نهاد، مصوبات را عملی می‌کند. در واقع، پلیس مأمور است و آمر نیست و کاری را انجام می‌دهد که به این نهاد دستور داده شده است. وظیفه یک پلیس، عمل به دستورات آمر خود است، قطع نظر از اینکه آیا این دستورات موافق با موازین حقوق بشری است یا نه. در

و نمی‌تواند مطابق قانون رفتار کند.

این در حالی است که در کشورهای توسعه یافته، اگر حتی یکی از مقامات ارشد قوه مجریه، از قانون تخطی کند، یک شهروند عادی یا کارمند جزء هم حق دارد که این تخطی را به قوه قضائیه گزارش دهد. و مراجعی وجود دارند که او را مورد بازخواست قرار خواهند داد.

به بیان کلی، پلیس می‌تواند خطا کند اما نهایتاً رفتار پلیس هر چه که باشد، خوب یا بد، حاکمیت زیر سوال می‌رود. برای مثال، در سال‌های اخیر، یک پلیس در آمریکا با یک سیاهپوست بدرفتاری کرد که منجر به مرگ این شهروند شد. نه تنها در رسانه‌ها و افکار عمومی، نام آن پلیس مطرح خواهد نشد بلکه به‌طور کلی دولت آمریکا و سیاست‌های این دولت زیر سوال برده شد. این در حالی بود که، هم‌زمان با کشته شدن این شهروند سیاهپوست، شهروندان سیاه پوست دیگری به‌عنوان مأمور پلیس مانند شهروندان دیگر مشغول به کار بودند. مردم آمریکا اما به‌لحاظ سابقه تاریخی و خاطره ناشایستی که از رفتار سیاست‌مدارن با سیاه‌پوستان داشته و دارند، از این پتانسیل استفاده کرده و به سیاست‌های دولت آمریکا تاختند.

در ایران چنین رویکردی وجود ندارد. برای نمونه، در اعتراضات سال ۱۴۰۱، ویدئویی در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها منتشر شد که در آن، یکی از فرماندهان پلیس ایران با حضور در جمع مأموران، خطاب به آنها گفت اگر در راه سرکوب اعتراضات کشته شوید، شهید خواهید بود. بدین معنی که این مأموران هرچه بیشتر مردم را بکشند به همان اندازه بیشتر تشویق خواهند شد و اگر در این راه کشته شوند، شهید هستند و به بهشت می‌روند. در واقع، نظیر همان رویکردی که در میان گروه‌های اسلامگرایی طالبان یا داعش وجود دارد، در کشور ما هم انجام می‌شود. از چنین پلیسی چه انتظاری می‌توان داشت؟

نکته دیگری که باید اضافه کنم اینکه، قوانینی که در کشور ما تصویب می‌شود عموماً قابل استناد نیستند چراکه به فرض اگر یک قانون حتی از مجرای درست به مجلس راه پیدا کند و تصویب شود، فارغ از نقدهایی که ممکن است بتوان بر آن وارد کرد، چنین قانونی، قابلیت استناد ندارد.

به‌نظر من، در حکومت آینده در ایران، تمام قوانین موجود، بلاثر خواهد بود چراکه در حکومت جمهوری اسلامی، نمایندگان مجلس بر اساس موازین قانونی انتخاب نمی‌شوند و به عبارت

دیگر، نمایندگان واقعی مردم نیستند. نمایندگان فعلی در مجلس، با نظارت و اراده مستقیم یا غیر مستقیم حاکمیت انتخاب می‌شوند و پس از آن، حکومت، با نظارت استصوابی، بر نمایندگان مجلس تسلط دارد و نمایندگان نمی‌توانند نماینده واقعی مردم باشند. در واقع، به باور من، حتی محدود نمایندگانی که بر خلاف سیاست‌های نظام حاکم، پشت تریبون مجلس حرف می‌زنند، جزوی از سیاست حاکمیت دیکتاتوری ایران هستند زیرا این حاکمیت نشان داده به‌حدی مستبد است که به‌راحتی هر مخالف سیاسی خود را حذف می‌کند. زمانی که یک نماینده مجلس برای چندمین بار متوالی پشت تریبون مجلس حرف می‌زند و برخلاف سیاست‌های نظام موضع‌گیری می‌کند و همچنان در مجلس می‌ماند و روانه زندان نمی‌شود، به احتمال زیاد، چنین افرادی تحت امر نظام حاکم دست به چنین اقداماتی می‌زنند.

آیا استانداردهای بین‌المللی‌ای برای تنظیم رفتار پلیس با شهروندان وجود دارد؟ رفتار نیروی انتظامی ایران با مردم تا چه میزان با استانداردهای بین‌المللی موجود فاصله دارد؟

استانداردی تحت عنوان بین‌المللی وجود ندارد تا همه کشورها تابع این استانداردها باشند اما استانداردها را می‌توان از حقوقی که برای انسان به رسمیت شناخته شده استنباط کرد و می‌توان آن را از موازین حقوق بشر استخراج کرد. حقوق انسان‌ها قابل احترام است. برای نمونه، حق حریم شخصی همه انسان‌ها باید محترم شمرده شود و اگر پلیس در هر کشوری، بدون دلیل موجه، این حق را نقض کند، از موازین حقوق بشری تخطی کرده است و چنین موردی در تمام دنیا مردود است. این قاعده هم صرفاً برای نهاد پلیس مصداق ندارد بلکه قوه قضائیه یا هر نهاد دولتی دیگر در همه کشورها باید حقوق افراد را منطبق بر موازین حقوق بشر به‌رسمیت بشناسند و رعایت کنند.

همان‌طور که اشاره کردید، روند تصویب قوانین در مجلس ایران با نظارت و دخالت سران جمهوری اسلامی انجام می‌شود و به‌همین دلیل، اخلاق نشأت گرفته از دین اسلام تأثیر زیادی بر تصویب و اجرای قوانین در ایران گذاشته است. به‌نظر شما، چه مرزی میان اخلاقیات و قانون باید وجود داشته باشد؟ چرا باید قانون از اخلاق [اسلامی]

تفکیک شود؟

اخلاق جامعه ما خواسته یا ناخواسته منشعب از مذهب و دین است. این ویروسی است که در جامعه ما رشد کرده و زمان زیادی نیاز دارد تا ترمیم شود. از سوی دیگر، اخلاق خود متضمن حقوقی است. برای نمونه، به مسأله «شادی» در حقوق یا بهتر است بگوییم در قانون، توجهی نشده است. یعنی شاید مورد احترام قانون‌گذار نباشد اما در حوزه اخلاق این مسأله محترم است.

یا در مثالی دیگر، تفتیش عقاید در حوزه اخلاق خوب نیست. من به‌عنوان وکیل، بارها به مراجع قضائی در ایران مراجعه کرده‌ام. در بدو ورود به دادسرا برگه‌ای می‌دهند که در آن هرکس باید به‌غیر از مشخصات فردی، دین و مذهب خود را هم بنویسد و تحویل دهد. اخلاق چنین رفتاری را نفی می‌کند. اخلاقی که ما درباره آن بحث می‌کنیم، می‌گوید به کسی ربطی ندارد که فرد مراجعه‌کننده، دین و مذهبش چیست و چه اعتقادی دارد؟ در محکمه قرار نیست راجع به اعتقادات کسی پرسیده شود چراکه احتمالاً روی پروسه قضاوت تأثیر خواهد گذاشت. من بارها در دادسرا بخش مربوط به دین و مذهب را در این برگه خالی گذاشته‌ام و به چنین سوالاتی پاسخ نداده‌ام اما موقع تحویل برگه از من خواسته‌اند که دین و مذهب خود را اعلام کنم. این مثال زنده‌ای از اخلاق و قانون است.

اخلاق و حقوق در تقابل با یکدیگر نیستند. اخلاق خود متضمن حقوقی است. اما می‌توان علم اخلاق با علم حقوق را مقایسه کرد. در اینجا هم منظور مقایسه اخلاق با قانون است چراکه بایست آسیب‌شناسی کرد.

بسیاری از قواعد حقوقی، از اخلاق نشأت می‌گیرد و مبنای بسیاری از قواعد حقوقی هم اخلاق است. برای نمونه، مثال‌های اخلاقی نظیر «دست در جیب کسی نکردن، تلاش برای وارد نکردن ضرر به دیگری» و مواردی از این دست، در قواعد حقوقی هم به‌گونه‌ای لحاظ شده است و حتی چنین مواردی به شکل مواد قانونی تصویب شده و در قانون مدنی و قانون مجازات هم وجود دارد اما ضمانت اجرایی آنها در خلق با حقوق متفاوت است.

از دید حقوق، ضمانت اجرایی برپا چنین مواردی ممکن است مجازات قانونی یا محرومیت از حقوق اجتماعی به‌دنبال داشته باشد. اما در حوزه اخلاق، اگر کاری که نباید کرد را انجام دهیم،

جامعه ما را سرزنش کرده یا به نوعی آن رفتار را تقبیح خواهد کرد. به بیان دیگر، در حوزه اخلاق، اگر فردی کار ناشایستی انجام دهد، ممکن است در فردیت خودت دچار عذاب وجدان، احساس شرم یا گناه شود اما بابت این کار ناشایست مجازات نخواهد شد.

حکومت جمهوری اسلامی اما در این حوزه هم وارد شده و قصد دارد مانند یک پدر برای افراد تصمیم بگیرد. برای نمونه، مأموران امنیتی جمهوری اسلامی، زنی را به‌دلیل مسائل فردی، در برابر همسرش بازداشت می‌کنند یا مورد بازخواست قرار می‌دهند.

در سال‌های نخست پس از انقلاب ۱۳۵۷ چنین رویکردی بسیار سرسختانه‌تر از سال‌های اخیر دنبال می‌شد. برای نمونه، در یکی از شهرهای ایران، مأموران کمیته، روسری زنان را با پونز را به پیشانی آنها می‌چسپاندند.

این نکته را هم یادآور شوم هرچند در سال‌های اخیر چنین برخوردهای سرسختانه‌ای کمتر شده اما به این معنا نیست که جمهوری اسلامی رشد کرده است بلکه سران حکومت مجبور شده‌اند برای بقای خود، چنین رفتارهایی را تعدیل کنند. همان‌گونه در برخی موارد دیگر عمل کرده‌اند. برای نمونه، در مورد حدود الهی می‌گویند لایتغیر است. برخلاف تعزیرات که حاکم می‌تواند آنها را تغییر دهد. این حاکمیت آنقدر مستبد است که در حدودی که در همان کتاب دینی خودش که به آن مستمسک شده و پایه نظام را براساس آن کتاب یعنی قرآن بنا کرده هم دخل و تصرف کرده است. مثلاً در مورد محاربه و افساد فی الارض، تفسیر موسع کرده تا بتوانند هرکسی را تحت این عناوین اعدام کنند اما در جای دیگری که به ضرر نظام بوده و از لحاظ بین‌المللی حکومت را زیر سوال می‌برد، مانند مجازات رجم (سنگسار)، این مجازات را متوقف کرده‌اند. هرچند در حال حاضر به جای رجم، با طناب دار اعدام می‌کنند و من امیدوارم روزی مجازات اعدام به‌طور کلی در ایران ملغی شود.

منظور این است جایی که لازم بود مجازات‌هایی را حذف کردند و جایی که لازم دانستند مجازات‌هایی را توسعه دادند تا جایی که در حال حاضر برخی از روشنفکرها و معترضان در ایران را به استناد اتهامات مبهمی مانند «محاربه» و «افساد فی الارض»، هر روز به جوخه‌های اعدام می‌فرستند.



ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر
ایران / محمود امیری مقدم
سردبیر این شماره: مریم غفوری
تماس با مجله: mail@iranhr.net